

پسا ساختارگرایی و جان فضا

Post-Structuralism | Leila Mirsaeeidie

لیلا میرسعیدی

متولد ۱۳۵۹. دانش‌آموخته دکتری معماری و انرژی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات و دانش‌آموخته کارشناسی ارشد پیوسته معماری از دانشگاه یزد در ۱۳۸۴. دارای حدود ۲۰ سال تجربه در تدریس، طراحی ساختمان‌های سبز و انرژی کارا. او به عنوان استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد گلستان و پژوهشگر در زمینه معماری پایدار و هوش مصنوعی در انرژی و ساختمان فعالیت می‌کند.

◀ آن روز مهمان بازار بودیم؛ چهارسوقی در نزدیکی مسجد جامع یزد. هوا گرم بود و آفتاب تندی می‌تابید. استادمان هر هفته کلاس را جایی بیرون از دانشکده در گرما و سرما و خاک و خُل برگزار می‌کرد؛ در مدرسه، کارگاه مرمتی یا حتی فضای تنگ و تاریک بین دو پوسته گنبد مسجد جامع. هر بار درباره‌شان مطالبی را بدون پیشینه، سیر تاریخی و نتیجه‌گیری می‌گفت. من اگر بودم طبق کتاب‌ها و دوره‌های تاریخی موضوعات را دسته‌بندی می‌کردم و شاید بچه‌ها را برای بازدید هم می‌بردم. فکر می‌کردم در آن کلاس چیزی از معماری اسلامی یاد نمی‌گیرم؛ من ساختارها را دوست داشتم. همه سرهایشان بالا بود و داشتند سقف را می‌کاویدند. استاد شروع کرد به صحبت کردن درباره بازار و چهارسوق و کاربندی‌ها. بی‌حوصله روی سکوی کنار آب‌انبار دم چهارسوق نشستیم. نور آفتاب از حفره سقف می‌تابید و به کاربندی‌ها حجم داده بود و نورپردازی‌شان کرده بود. سقف مثل چلچراغی

باشکوه بود. نسیم ملایمی از راسته‌های سایه‌دار بازار می‌وزید. فضا عجب نسیم و نوری داشت در این آفتاب و غوغای صبح بازار. کم‌کم حال خوشی پیدا کردم.

در جلسه ارائه پروژه بودیم. موضوع پروژه طراحی پنج مدرسه و محاسبات انرژی و روشنایی طبیعی بود. گزارش مفصلی نوشته بودم پر از جدول و نمودار. داشتم کار را توضیح می‌دادم و جلسه خوب پیش می‌رفت. به مدرسه سوم که رسیدم و تصویر بزرگ فهرست تکراری گزارش را روی دیوار دیدم، یک‌باره انگار چیزی عوض شد. شکست، فروریخت. بعد جداول و نمودارها آمدند که فقط اعداد و کلمه‌ها در آن‌ها عوض شده بودند. این گزارش‌ها می‌توانست برای هزار مدرسه دیگر هم همان‌طور تکرار شود؛ مدرسه‌هایی در هرکجا. با تغییراتی جزئی در ساختاری ثابت، بی‌معنا و حتی پوچ که در آن پنجره‌ها و نور و باد در قالب یکسری عدد هبوط یافته‌اند و از بازی سایه و آفتاب و خنکای نسیمی که

بازار
چهارسوق

از ورای آن‌ها می‌وزد و منظره‌هایی که قاب می‌گیرند، خبری نیست. یاد نور ملایم و باشکوه سقف و نسیم خنک آن روز در چهارسوق بازار مسجد جامع افتادم. گاهی ساختارها از معنا تهی شده و تبدیل می‌شوند به پوسته‌هایی توخالی. ایده‌های ناب بین جدول‌ها و نمودارها گیر می‌افتند و در پس ساختارها رنگ می‌بازند. سلطه ساختارها چیزی شبیه قوانین شهرداری است که خانه‌هایمان را به مسکن فروکاسته، چهارچوب‌هایی که نظم ایجاد کرده ولی چیزهای زیادی را هم از قلم انداخته‌اند. از آن کلاس‌های معماری اسلامی زمان زیادی گذشته، ولی خاطره آن فضاها و نور و نسیم و گرما و خنکایشان پس از بیست سال هنوز هم فراموش نشده؛ گویی بر جانم نشسته. همیشه چیزهایی هستند که در ساختارها نمی‌گنجند. ■

۱. اشاره دارد به کلاس‌های معماری اسلامی دکتر محمدرضا اولیا در دانشکده معماری دانشگاه یزد و گرامی‌داشت زحمات ایشان در آموزش معماری ایرانی.

بازار چهارسوق یزد. عکاس: علی استقامت (yazdtourleader)

آخه تو این گرما و خاک و خُل کی معماری اسلامی یاد می‌گیری؟ مگه دانشکده رو آزمون گرفتن؟

وای سقف بازار رو ببین، مثل چلچراغ می‌درخشه.

خُب بچه‌ها، اینجا بازار چهارسوقه. به نگاه به بالا سرتون بندازید. حالا بگید ببینم کی می‌دونه کاربندی چیه؟